



سرشناسه	: پیری، نوید، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: شرح جامع ترجمه و اعراب‌گذاری متون ادبی / مولفان نوید پیری، ادريس امینی
مشخصات ظاهری	: [۲۵۵]ص: ۲۲×۲۹س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۵-۵۲۴-۶
شمارگان	: ۱۰۱۹۰۰۰۰ - نسخه ۵۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: زبان عربی -- ترجمه به فارسی - راهنمای آموزشی (عالی)
موضوع	: ادبیات عربی -- ترجمه به فارسی - راهنمای آموزشی (عالی)
موضوع	: زبان عربی -- اعراب -- راهنمای آموزشی (عالی)
شناسه افزوده	: امینی، ادريس، ۱۳۶۵ -
رده‌بندی کنگره	: ۴ش۹پ/۱۷۰ PJ۶
رده بندی دیویی	: ۴۹۲/۷۸۰۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۴۲۰۳۰



انتشارات ارشد

نام کتاب : شرح جامع ترجمه و اعراب‌گذاری متون ادبی

نام مؤلفان : نوید پیری - ادريس امینی

حروفچینی و صفحه‌آرایی : واحد تایپ و صفحه‌آرایی انتشارات ارشد

نوبت چاپ : دوم، ۱۴۰۵

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب (شابک): ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۵-۵۲۴-۶

International Standard Book Number (ISBN): 978-600-115-524-6

مرکز پخش: میدان انقلاب - خیابان وحید نظری - بین دوازده فروردین و منیری جاوید - پلاک ۱۳۰ - طبقه اول - واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۷۹۲۲۷-۶۶۹۷۹۲۳۴

www.arshadbook.com

هرگونه الگوبرداری از سبک و سیاق و یا تکثیر کل یا قسمتی از کتاب‌های انتشارات ارشد ممنوع بوده و متلفف براساس قانون دفاع

از حقوق مولفین و مصنفین تمت پیگرد شدید قانونی قرار خواهد گرفت. وامد حقوقی انتشارات ارشد: ۶۶۹۷۹۲۲۷-۶۶۹۷۹۲۳۴

پیشگفتار ناشر

خداوند بزرگ را شاکریم که فرصتی عنایت فرمود تا بتوانیم قدمی در جهت گسترش علم و فرهنگ کشور عزیزمان برداریم و مسیری هموار را در اختیار مخاطبان و داوطلبان علاقمند به ادامه تحصیل قرار دهیم. از آنجائی که در حوزه کتاب‌های درسی و کمک درسی کارشناسی ارشد کتاب‌های زیادی به رشته تحریر در آمده است با این حال وجود یک مجموعه جامع، دقیق، کامل و دارای رفرنس (منابع) مستند احساس می‌شود.

همیشه دغدغه داشتیم که ای کاش می‌شد تمامی منابع پراکنده و گاهاً دست نیافتنی کنکور در یک مجموعه به گونه‌ای جذاب و شیوا آماده می‌شد و همچنین سوالات دوره‌های قبل کنکور نیز به گونه‌ای تشریحی پاسخ داده می‌شدند، که خدش‌های بر آنها وارد نشود و خیال داوطلبان عزیز آنقدر آسوده باشد که اطلاعات مندرج در پاسخنامه‌ها را برای بهره‌گیری در آزمون خود بکار گیرند. این کار با یاری خداوند بزرگ و همکاری نخبه‌ترین دانشجویان و اساتید کشور در انتشارات ارشد هماهنگ گردید و در تمامی مقاطع تحصیلی از کاردانی به کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در حوزه آزمون‌های سراسری – آزاد و پیام نور بسته‌های آموزشی شامل کتاب‌های بانک سوالات و کتاب‌های شرح جامع درس آماده گردید. در تهیه مجموعه‌های فوق‌الذکر از فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد و دکتری که حائز رتبه‌های تک رنژی کنکور می‌باشند، استفاده کرده‌ایم، تا شما عزیزان بتوانید در راستای افزایش توان علمی خود در جهت نیل به مقصود خویش نایل آید. بدون تردید می‌توان گفت که برای اولین بار در نظام آموزشی کشور مجموعه‌ای به این سبک عرضه می‌شود که در کیفیت و کمیت بی‌نظیر بوده و تمامی نیازهای دانشجویان و داوطلبان عزیز را پوشش می‌دهد. امید است که استفاده از این مجموعه عزیزان را در جهت موفقیت در آزمون یاری رسانده باشد. در پایان لازم به ذکر است که بی‌نقصی محض از آن خداوند متعال می‌باشد، بنا براین از تمامی خوانندگان و داوطلبان عزیز خواهشمندیم نظرات سازنده خود را در مورد این کتاب به سایت انتشارات ارشد اعلام نمایند تا ما را در جهت هر چه بهتر آماده کردن این محصولات یاری رسانند.

با تشکر

ناشر

www.arshadbook.ir

پیشگفتار مولف

حمد و سپاس یزدان بی‌همتا را که به ما این توفیق را عطا فرمود تا به عنوان قطره‌ای ناچیز از دریای بیکران علم و دانش در خدمت به این مدرسه عظیم گامی هر چند کوچک برداریم.

کتاب مورد نظر را جهت آسان‌تر کردن راه ورود به مقطع کارشناسی ارشد برای آن عزیزانی که چنین اندیشه‌ای را در ذهن می‌پرورانند تالیف نموده‌ایم. در نوشتن این کتاب تلاش نموده‌ایم تا از تجربیات دانشجویان برتر کنکور و نیز رهنمودهای اساتید گرانقدرمان در دانشگاه تهران آنچنان که شایسته است استفاده کنیم.

از آنجا که اکثر سوالات کنکور ارشد از دوره‌های جاهلی، عباسی و اموی طرح می‌شود ما نیز با تاکید هر چه بیشتر بر این سه دوره سعی در تفهیم افکار و معانی حاکم بر اشعار این دوره و بیان نکات قابل توجه در شعر و نثر آن‌ها نموده‌ام، و در پایان کتاب ۶۰ نمونه تست را به کار گرفته‌ایم تا در حد توان خود دانشجوی گرامی را با شیوه سوالات کنکور آشنا نماییم.

از خواننده محترم تقاضا می‌کنیم ما را از انتقادات و پیشنهادات خود بی‌نصیب نفرمایند.

با سپاس و احترام فراوان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار ناشر	۳
پیشگفتار مولف	۴

بخش اول: نظم

فصل اول: دوره جاهلی	۱۱
الشنفری	۱۱
لامیه العرب	۱۱
امرؤ القیس	۱۵
زھیر بن أبی سلمی	۱۹
معلقه	۱۹
طرفة بن العبد	۳۲
معلّقة	۳۲
عبید بن الأبرص	۳۷
أقفر من أهله ملحوب	۳۷
حارث بن حلّزه	۴۱
معلّقه	۴۱
عمرو بن كلثوم	۴۵
معلقة	۴۵
عنتره شدّاد	۵۰
معلقه	۵۰
نابغة ذبیانی	۵۵
یا دار مِیة	۵۵

عنوان	صفحه
لبید بن ربیعہ	۵۷
معلّقه	۵۷
رثاء اربد	۶۲
حاتم طایئ	۶۴
ردّ علی لوم	۶۴
أمیة بن أبی صلت	۶۶
فی الكلمات الإلهیة	۶۶

٦٨	فصل دوم: دوره اسلامی
٦٨	کعب بن زُهير
٦٨	بانت سعاد
٧٢	ابو ذؤيب الهذلي
٧٢	مرثيه
٧٤	فصل سوم: دوره اموي
٧٤	أخطل
٧٤	خفّ القطين
٨٨	سيّد حميري
٨٨	مدح امير المؤمنين علي (ع)
٩٢	فصل چهارم: دوره عباسي
٩٢	بشاربن برد
٩٢	در مدح خالد برمكي
٩٤	مدح عُقبه
٩٨	ابونواس
٩٨	دع عنك لومي
١٠٠	ابوالعتاهيه
١٠٠	في الهادي
١٠٢	يا ايها البطرُ
١٠٤	ذات الأمثال

صفحه

عنوان

١٠٧	مسلم بن وليد
١٠٧	مدح هارون الرشيد
١٠٩	ابوتمام
١٠٩	مدح معتصم [فتح عموريّه]
١١٣	وصف القلم
١١٤	دعبل ابن علي خزاعي
١١٤	رثاء اهل البيت
١١٧	من بكاه محمد (ص)
١١٩	رأس علي قنّاة
١٢٠	إبكيهم حقاً

١٢٢.....	فى آخر حياته.....
١٢٣.....	بُحْتَرى.....
١٢٣.....	مدح جعفر متوكل.....
١٢٥.....	وصف الذئب.....
١٢٨.....	سينيه.....
١٣١.....	ابن الرومى.....
١٣١.....	وصف البنفسج.....
١٣٢.....	ثورة الزنج (رثاء البصرة).....
١٣٥.....	الرثاء.....
١٣٧.....	ابن مُعْتَز.....
١٣٧.....	وصف الغيث و معركة و فخر.....
١٣٩.....	متنبى.....
١٥٧.....	خير ابن لخير أب (مدح ابوالقاسم علوى).....
١٦٦.....	مدح على انطاكى.....
١٧٦.....	شريف رضى.....
١٧٦.....	كربلاء.....
١٨٦.....	ابوالعلاء معرى.....
١٩٥.....	همچنين از اوست.....
١٩٩.....	همچنين از اوست.....

صفحه	عنوان
٢٠٤.....	فصل پنجم: دوره معاصر.....
٢٠٤.....	احمد شوقى.....
٢٠٨.....	محمد مهدى جواهرى.....
٢٠٨.....	آمَنْتُ بِالْحُسَيْنِ.....
٢١٧.....	اسماعيل صبرى.....
٢١٨.....	غفلة ابن حواء.....
٢٢١.....	دعوة الايمان.....
٢٢٢.....	جهاد الرسول.....
٢٢٤.....	عالم الله.....
٢٢٨.....	الهمزية الكبرى.....
٢٣٠.....	بَدْرُ شَاكِرِ السَّيَّابِ.....

٢٣٠..... أنشودةُ المطر

٢٣٠..... ادونيس

بخش دوم: نثر

٢٤١..... فصل اول: دوره اسلامی

٢٤١..... (نهج البلاغه خطبه جهاد)

٢٤٧..... فصل دوم: دوره عباسی و نهضت

٢٤٧..... جاحظ

٢٤٧..... و فاء الكب

٢٤٨..... مريم الصنّاع

٢٤٩..... حریری

٢٤٩..... مقامه کرجیه

٢٤٩..... مقامه بغدادیه

٢٥٠..... ناصف اليازجی

٢٥٠..... المقامة العقیقیة

٢٥٣..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٨٩

٢٥٧..... پاسخنامه اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٨٩

٢٥٨..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩٠

٢٦٣..... پاسخنامه اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩٠

٢٦٤..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩١

٢٦٨..... پاسخنامه اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩١

٢٦٩..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩٢

٢٧٣..... پاسخنامه اعراب گذاری متون ادبی سراسری سال ١٣٩٢

٢٧٤..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی آزاد سال ١٣٨٩

٢٧٧..... سؤالات اعراب گذاری متون ادبی آزاد سال ١٣٩٠

٢٨٢..... منابع و مآخذ

بخش اول

نظم

فصل اول

دوره جاهلی

الشنفری

لامیة العرب

فَلَا جَزَعٌ مِّنْ خَلَّةٍ مُّتَكَشِّفٍ وَلَا مَرْحٌ تَحْتَ الْغَنَى، أَتَخَيَّلُ

در فقر و بی‌نواایی آشکار دچار بی‌قراری نمی‌شوم و خوشی و شادمانی که از رهگذر ثروت به دست می‌آید باعث تکبر من نمی‌شود.

الخلَّة: بی‌نوا متکشف: کسی که بی‌نوایش را آشکار می‌کند أَتَخَيَّلُ: مغرور شدن (خیلان)

و لَيْلَةٍ نَّحْسٍ، يَصْطَلِي الْقَوْسَ رِبَّهَا وَأَقْطَعُهُ اللَّاتِي بِهَا يَتَنَبَّلُ

و چه بسیار شب‌های شوم و سردی که کمان‌دار کمان خود را آتش می‌زد تا بدان وسیله گرم شود، تیر و کمانی که به وسیله آن تیراندازی می‌کرد.

نَحْس: شوم، سرد یصطلی: آتش زدن أقطع: ج مقطع: تکه‌های کوتاه و پهن

یتنبل: یرمی: تیراندازی می‌کند ربّها: صاحب تیر

دَعَسْتُ عَلَى غَطَشٍ وَ بَغَشٍ، وَ صُحْبَتِي سُعَارٌ، وَ إِرْزِيرٌ، وَ وَجَرٌ، وَ أَفْكُلٌ

به رغم تاریکی و باران ملایم در آن شب به راه افتادم، درحالی‌که همدم من تنها سوز گرسنگی شدت سرما و ترس و وحشت و رعد و برق بود.

دعس: طی کردم، رفتن سُعار: سوز درونی از گرسنگی أفکل: رعد و برق

غطش: تاریکی بغش: باران نم‌نم

فَأَيَّمْتُ نِسْوَانًا، وَ أَيْتَمْتُ وَلَدَةً، وَ عُدْتُ كَمَا أَبْدَأْتُ، وَ اللَّيْلُ أَلِيلٌ

زنانی را بیوه ساختم و فرزندان را یتیم کردم با این حال به سرعت بازگشتم به جایی که از آن جا حمله نو را آغاز کرده بودم درحالی‌که شب هنوز تاریک بود.

أَيَّمْتُ: بیوه کردن أَيْتَمْتُ: یتیم کرد وَلَدَةً: ج ولد أَلِيل: صفت تفضیل

وَ أَصْبَحَ، عَنِّي، بِالْغُمَيْصَاءِ، جَالِسًا، فَرِيقَانِ: مَسْئُولٌ، وَ آخِرُ يَسْأَلُ

صبح‌گاهان دو گروه در منطقه غمیصا نشسته بودند و درباره کارهای من از یک‌دیگر سؤال می‌کردند.

مَسْئُولٌ: سؤال شونده عَنِّي: از من، متعلق جالس

فَقَالُوا: لَقَدْ هَرَّتْ بَلِيلٌ كَلَانًا، فَقُلْنَا: قَطَاةٌ رِيْعٌ، أَمْ رِيْعٌ أَجْدَلُ؟

آنان گفتند که دیشب سگان ما پارس کردند؛ ما جواب دادیم که آیا پارس سگ‌ها بر اثر حرکت گرگی در شب بوده است یا بخاطر وجوبک بچه گفتار؟

هَرَّتْ: پارس کرد بَلِيلٌ: فی لیل فُرْعَلٌ: بچه گفتار

عَسْ: ۱- در شب حرکت کردن ۲- بیدار بودن در شب ۳- شبگردی کردن

فَلَمْ تَكُ إِلَّا نَبَأَةً، ثُمَّ هَوَمْتُ، فَقُلْنَا: قَطَاةٌ رِيْعٌ، أَمْ رِيْعٌ أَجْدَلُ؟

پارس سگ‌ها یک لحظه بیش نبود سپس ساکت شد سپس با خود گفتیم آیا مرغ سنگخواره ترسیده یا بازشکاری است؟!

تَكُ: تکنون نَبَأَةً: صدای آهسته

هَوَمْتُ: فروکشی کردن صدا رِيْعٌ: ترسید أَجْدَلٌ: بازشکاری

فَإِنْ يَكُ مِنْ جِنٍّ، لَأَبْرَحَ طَارِقًا؛ وَ إِنْ يَكُ إِنْسَاءً، مَکَهَا الْإِنْسُ تَفْعَلُ!

اگر این موجود از جن بوده باشد که شبانه آمده، کار بسیار سختی انجام داده و اگر انسان باشد نمی‌تواند این چنین عمل سختی را مرتکب شود.

وَ يَوْمٍ مِنَ الشَّعْرِ، يَذُوبُ لُعَابُهُ، أَفَاعِيهِ، فِي رَمَضَانِهِ، تَتَمَلَّمُ

چه بسا روزی گرم تابستانی که ستاره شعری در شب آن نمایان است و از گرمی هوا گویی آب دهانه اشعه‌های آفتاب ذوب می‌شود و در چنین روزی مارهای سمی از شدت گرما به خود می‌پیچند.

رَمَضَانُ: گرما تَتَمَلَّمُ: از ناراحتی به خود می‌پیچد

نصبتُ له وجهی، ولا کُنْ دونه، ولا سترَ إلّا الأتحمیُّ المرعبُ

چهره‌ام را در مقابل گرمای چنین روزی آماده ساختم درحالی‌که در مقابل آن نه پوششی و نه حجابی بود جز پارچه اتحمی
پاره پاره.

کن: پوشش الأتحمی: نوعی پارچه المرعب: پاره پاره

وضاف، إذا هبت له الریح، طیرت لبائداً عن أعطافه ما ترَجَّلُ،

و موهایی که وقتی باد به آن می‌وزد بخش‌های به هم چسبیده آن پراکنده می‌شود بدون این‌که شانه شده باشد.

لبائداً: ج لبیده: موی انباشته و به هم چسبیده سر ترَجَّلُ: شانه می‌شود (تترَجَّلُ)

بعیداً بمسِ الدَّهْنِ و الفلّی عهدُهُ، له عَیس، عافٍ من الغسل مُحولُ

دیر زمانی است که نه روغنی بدان مالیده و نه پاک شده‌اند به گونه‌ای که هم‌چون خشک‌های است که از دم شتر آویزان است، و
یک سال است شست و شو نشده است.

الفلّی: پاک کردن

و ألحقتُ أولاهُ بأخراه، مُوفياً على قُنّه، أفعی مَراراً و أمثلُ،

ابتدا و انتهای این بیابان بی‌آب و علف را به هم وصل کردم درحالی‌که بر قله کوه اشراق داشتم بر فراز کوه گاه می‌ایستادم و
گاه می‌نشستم.

موفیا: مشرف قنه: قله کوه أفعی: نشستن سگ أمثل: به پا خاستن

ترودُ الأراوی الصَّحْمُ حولی، کأنَّها عذاری علیهنَّ الملاءُ المذیلُ،

در اطراف من بزهای کوهی سیاه‌رنگ در رفت و آمدند گویی دختران زیبارویی هستند که لباس‌های دنباله‌دار پوشیده‌اند.

ترود: در رفت و آمد است اراوی: جمع ارویه: بز ماده

صحم: سیاه متمایل به زرد یا قرمز ملاء: لباس مذیل: دنباله‌دار

و یرْکُدنَ بِالْأَصَالِ حَوْلِي، كَأَنَّنِي مِنْ الْعُصْمِ، أَدْفِي يَنْتَحِي الْكِحَ، أَعْقَلُ،

هنگام غروب بزهای کوهی در اطراف من می‌ایستند گویی من هم یکی از همان بزهای کوهی هستم که در مج دست و پایش سفیدی وجود دارد و شاخ‌هایش نیز بلند است حیوانی که قصد رفتن به دامنه کوه را دارد اما دست و پایش بسته است.

أَعْقَلُ: زنجیر، پابند عصم: ج اعصم، بز کوهی که در دست و پای آن سفیدی باشد

أَصَالُ: سیاهی غروب أَدْفِي: شاخه‌دار

يَنْتَحِي: قصد می‌کند کيح: دشت

امرؤ القیس

(۱) قفا نبک من ذکرى حبيبٍ و منزلٍ بسقط اللوى بين الدخول فحومل

ای دو دوست من بایستید تا به یاد یار و منزلگاه وی که در ریگزار باریک و کج در میان دو منطقه دخول و حومل وجود دارد گریه کنیم.

لوی: ریگ کج و معوج

(۲) ترى بعرا الارام فى عرصاتِها وقيعانها كأنه حب فلفل

(این منزلگاه که زمانی آباد بود اکنون خالی از سکنه گشته و مسکن آهوان سفید گشته) پشکل آهوان سفید را که مانند دانه‌ای پراکنده گشته است در جلو آن منزلگاه‌ها خواهی دید.

بعر: پشکل آرام: ج رئم، آهوی سفید قيعان: زمین صاف و هموار

(۳) كأنى غداة البين يوم تحملوا لدى سمرات الحى ناقف حنظل

(۴) وقوفأبها صحبى على مطيهم يقولون لا تهلك أسى وتجمل

در چاشنگاه روز جدایی که (قبیله‌ی یار) کوچ می‌کردند گویی در کنار درختان سمره قبیله حنظل را می‌شکافم که این گونه حیران و گریان بودم؛ در حالی که رفقایم شتران خود را بالای سر من نگه داشتند و (به قصد دلداری دادن) می‌گفتند از غصه و اندوه خود را هلاک نکن و شکبیا باش.

غداة: جاشنگاه تحملا: کوچ کردند سمرات: ج سمره، درختبزرگ و خاردار

حنظل: ثمره درختی است که با شکافتن آن اشک از چشم جاری می‌شود.

(۵) ففاضت دموع العين منى صابئة على النحر حتى بل دمعى محملى

به خاطر عشق به محبوبه‌ام اشک چشمانم بر سینه‌ام جاری شد تا حدی که بند شمشیرم را خیس کرد.

(۶) أفاطم مهلاً بعض هذا التدلل وإن كنت قد أجمعت صرمى فأجملی

ای فاطمه مقداری از این ناز و عشوه خود دست بردار و در صورت تصمیم بر جدایی، با حوصله و انصاف رفتار کن.

تدل: ناز و کرشمه أجمعت: تصمیم گرفتی صرم: جدایی

(۷) أَغْرَكَ مِنِّي أَنْ حُبِّكَ قَاتِلِي وَ أَنْكِ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلُ؟!

آیا اینکه عشق تو مرا مسخر و ذلیل کرده و هر دستوری بدهی قلبم آن را انجام می‌دهد، تو را فریفته است؟!

(۸) وَإِنْ تَكُ قَدْ سَاءَتْكَ مِنِّي خَلِيقَةٌ فَسُئِلِي ثِيَابِي عَنْ ثِيَابِكَ تَنْسَلِ

اگر اخلاقی از من موجب ناراحتی تو می‌شود لباسم را از لباست در بسیار و مهر و علاقه‌ات را نسبت به من پایان ده تا آرامش خاطریابی.

سُئِلِي ثِيَابِي عَنْ ثِيَابِكَ: کنایه از قطع رابطه و پایان مهرورزی عاشق و معشوق.

(۹) وَمَا ذَرَفَتْ عَيْنَاكَ إِلَّا لِتَضْرِبِي بِسَهْمِيكَ فِي أَعْشَارِ قَلْبٍ مَقْتَلِ

چشمانت فقط برای اینکه با دو تیر (چشمانت) قلب ذلیل و مسخر مرا نشانه برود، اشک ریخت. (تا مرا اسیر عشق خودسازی)
ذرف: اشک ریخت
مَقْتَل: مسخر، ذلیل

(۱۰) إِذَا مَا الثُّرَيَّا فِي السَّمَاءِ تَعَرَّضَتْ تَعَرَّضَ أَثْنَاءِ الْوَشَّاحِ الْمَفْصَلِ

زمانی که پروین همچون گردن بندی که میان دانه‌های آن فاصله باشد، در وسط آسمان ظاهر و نمایان شد.

تَعَرَّضَتْ: نمایان شد

مفصَّل: با فاصله (اینجا میان دانه‌های گردن بند با طلا و غیره فاصله انداختن)

(۱۱) تَضِيءُ الظُّلَامِ بِالْعِشَاءِ كَأَنَّهَا مَنَارَةٌ مُمَسِّي رَاهِبٍ مُتَبَتِّلِ

روشنی رخسار یار تاریکی شب را همچون چراغ پرنور عابد از دنیا بریده به هنگام غروب، روشن و تابناک می‌کند.

ممسی: عصرگاه، بعد از ظهر تا غروب
مُتَبَتِّل: از دنیا بریده

(۱۲) تَسَلَّتْ عَمَائَاتُ الرِّجَالِ عَنِ الصَّبَا وَلَيْسَ فُؤَادِي عَنْ هَوَاكِ مُنْسَلِ

گمراهی مردان و رفتارهای کودکانه و بی‌جای آنان برطرف شد و بعد از جوانی از دیوانگی عشق به خود آمدند اما قلب (عقل) من از عشق تو دست بردار نیست و آرام ندارد.

عمايات: جِ عمایه، گمراهی
الصَّبَا: بچگی و کارهای کودکانه

۱۳) وَلَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرْخَى سُدُولَهُ عَلَى بَأَنَوَاعِ الْهُمُومِ لِيَتَلَى

چه بسیار شبهایی که همچون امواج دریا دامن تیره خود را با انواع غم و اندوه بر من کشیده است تا مرا بیازماید و میزان صبر مرا در مقابل مشکلات بسنجد.

ارخی: آویخته است سدول: جِ سُدل، پرده هموم: جِ هم، غم و غصه

۱۴) فَيَا لَكَ مِنْ لَيْلٍ كَأَنَّ نَجْوَمَهُ بِأَمْرَاسٍ كَتَّانٍ إِلَى صُمِّ جَنْدَلٍ

ای شگفتا! از شبی که آنقدر طولانی است که گویی ستاره‌های آن با ریسمانی محکم از جنس کتان به صخره‌ای سخت بسته شده. (که نمی‌گذرد و رفع زحمت نمی‌کند)

أمراس: جِ مرس، ریسمان جندل: صخره

۱۵) وَقَدْ أَغْتَدَى وَالطَّيْرُ فِي وَكُنَاتِهَا بِمُنْجَرِدٍ قَيِّدِ الْأَوَابِدِ هَيْكَلٍ

صبحگاهان که هنوز پرندگان در آشیانه خویش هستند، سوار بر اسب سریع و عظیم الجثه می‌شوم و بیرون می‌روم.

وكنات: جِ وَكنة، لانه منجرد: (اسب) تیزرو، کم‌مو هیکل: بزرگ جثه

۱۶) مَسَحَ إِذَا مَا السَّابِقَاتُ عَلَى الْوَتَى أَثَرْنَ الْغُبَارَ بِالْكَدِيدِ الْمُرْكَلِ

این اسب، زمانی که اسبان تیزرو از خستگی در زمین سخت و کوبیده شده گرد و غبار به پا می‌کنند آنقدر سریع راه می‌رود که گویی شنا می‌کند. (خستگی ناپذیر است).

مسح: منظور سرعت است که از سرعت زیاد گویی شنا می‌کند. وتی: خستگی اثر: برانگیخت کدید: زمین سخت و هموار

مرگل: زمین کوبیده شده و سفت

۱۷) فَعَنْ لَنَا سِرْبٌ كَأَنَّ نَعَاجَهُ عَذَارَى دَوَارٍ فِي مُلَاءٍ مَذْيَلٍ

دسته‌ای ماده گاو وحشی در مقابل ما ظاهر شد، گویی دوشیزگانی بودند که با جامه‌های دامن بلند به دور سنگ مقدسشان طواف می‌کنند.

عن: ظاهر شد سرب: گله‌ی آهو و گاو وحشی نعا: جِ نعجة، ماده گاو وحشی

دوار: سنگی که در دوران جاهلی به هنگام دوری از خانه کعبه به دور آن طواف می‌کردند

ملاء: نوعی لباس مذیل: دامن‌دار

(۱۸) وَمَرَّ عَلَى الْقَتَّانِ مِنْ نَفْيَانِهِ فَأَنْزَلَ مِنْهُ الْعُصْمَ مِنْ كُلِّ مُنْزَلٍ

دانه‌های پراکنده باران بر کوه قَتَّان می‌بارد و بزهای کوهی سفید دست را از هر مکانی به پایین می‌رانند.

نَفْيَان: آنچه به هوا می‌پرد و پراکنده می‌شود مثل قطره‌های باران

الْعُصْم: ج اعصم، بزکوهی سفید دست

(۱۹) كَانَ ثَبِيرًا فِي عَرَانِينَ وَبَلِّهِ كَبِيرُ أَنْاسٍ فِي بَجَادٍ مُزْمَلٍ

کوه تبیر در اوایل بارش این باران همچون بزرگ قوی بود که لباس خطدار به خود پیچیده باشد. (کف آب بر کوه خطوطی ایجاد کرده بود)

وَبَلِّ: ج وابل، باران قطره درشت بَجَاد: نوعی پارچه خطدار

مَزْمَل: جامعه به خود پیچیده

(۲۰) وَأَلْقَى بِصَحْرَاءِ الْغَبِيطِ بَعَاءَهُ نَزُولَ الْيَمَانِي ذِي الْعِيَابِ الْمَحْمَلِ

(باران) بار و سنگینی خود را در سرزمین غبیط بر زمین نهاد (و از سرسبزی و رنگارنگی گل و گیاهان) تو گویی بازرگانی یمنی است که پارچه‌های رنگارنگ خود را در معرض تماشا گذاشته است.

غَبِيط: تپه بَعَاء: بارو سنگینی عِيَاب: ج عيبة، صندوق پارچه و کالا

زهیر بن ابی سلمی

معلقه

(۱) أَمِنْ أَوْفَى دِمْنَةٍ لَمْ تَكَلِّمْ بِحَوْمَانَةَ الدَّرَاجِ، فَالْمُتَثَلِّمِ

آیا این آثار باقیمانده که سخن بر زبان نمی‌راند در این مکانها متعلق به أم أوفی است.

دمنه: جا مانده آغل

أمرأوفی: کنیه محبوبه شاعر

حومانة الدراج و المتثلّم: نام دو مکان نزدیک مکه

(۲) وَدَارٌ لَهَا بِالرَّقْمَتَيْنِ، كَأَنَّهَا مَرَايِعُ وَشْمٍ فِي نَوَاشِرِ مَعْصَمِ

(و آیا متعلق به محبوبه من است) خانه‌ای که در رقمتین قرار گرفته و این خانه شبیه خالکوبی مجدد بر روی میج دست است. (اینکه باقیمانده این خانه و به وسیله سیل دوباره نمایان می‌شود را به خالکوبی مجدد بر روی خالکوبی پاک شده تشبیه کرده است).

الرقمتین: دو مکان بلند با سنگهای سیاه

مراجیع: ج موعود مجدد، تکراری

وشم: خالکوبی

نواشر: ج ناشر رگ

معصم: میج دست

(۳) بِهَا الْعَيْنُ وَالْأَرْآمُ يَمْشِينَ خِلْفَةً وَأَطْلَاؤُهَا يَنْهَضْنَ مِنْ كُلِّ مَجْثَمِ.

در این مکان گاوهای وحشی و آهوان سفید پشت سر هم راه می‌روند و بچه‌های آنها از جاهای خود بلند می‌شوند (تا از مادران خود شیر بنوشند)

العين: ج عیناء درشت چشم صفت برای بقرة محذوف

الأرآم: ج رثم آهوی کاملاً سفید

خلفه: پشت سر هم گروهی می‌روند و گروهی به جای آنها می‌آیند

أطلاؤ: ج طلا: بچه آهو و گاو وحشی

ينهضن: بلند می‌شوند

مجثم: محل نشستن

(۴) وَقَفْتُ بِهَا، مِنْ بَعْدِ عِشْرِينَ حِجَّةً، فَلَأَيًّا عَرَفْتُ الدَّارَ بَعْدَ تَوَهُّمِ

بعد از گذشت ۲۰ سال در خانه أم أوفی ایستادم و بعد از شک و ترید با سختی بسیار آن را شناختم. (بعد از این همه سال آنقدر تغییر کرده بود که به راحتی آن را تشخیص ندادم).

لأی: سختی و مشقت

حجّة: سال

(۵) أَثَافِي سُفْعًا فِي مُعَرِّسٍ مَرَجَلٍ وَنُؤْيَا كَجِزْمِ الْحَوْضِ لَمْ يَتَثَلَّمِ

(و شناختم) سنگ سیاهی را که دیگ روی آن قرار می‌گرفت و نیز آبراهه‌ای را که در اطراف خانه محبوب بود و هنوز شکسته نشده و مانند اصل و ریشه حوضی بود.

أثافی: ج اثفیه سنگی که دیگ روی آن قرار می‌گیرد

سفع: سیاه

معرّس: جایی که دیگ در آن قرار می‌گیرد

مرجل: دیگ

نؤی: آبراهه کوچک در اطراف خانه یا خیمه در هنگام باران برای اینکه آب به داخل خانه نفوذ نکند.

جذم: ریشه

لم يتثلم: شکسته نشده است

(۶) فَلَمَّا عَرَفْتُ الدَّارَ قُلْتُ لِرَبْعَهَا أَلَا انْعِمَ صَبَاحًا أَيُّهَا الرَّبُّعُ وَاسْلَمَ

در خانه ام اوفی ایستادم و بعد از آنکه آن را شناختم به خانه‌اش گفتم:

ربّع: منزلگاه بهاری در اینجا مطلق خانه

انعم صباحاً: زندگی‌ات در صبحگاهان خوش باد

(۷) تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ تَحْمَلْنَ بِالْعُلْيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثُمِ

به دوستم گفتم: ای دوست نگاه کن آیا در زمین بلند بالای جرثم زنانی در محمل سوار بر شتر می‌بینی؟

تبصّر: نگاه کن

خلیلی: ندا است یعنی ای دوست من

ظعائن ج ظعینه: زنی که در محمل است

علیاء: زمین بلند

تحمّلن: حرکت کردند

جرثم: آبگیری متعلق به بنی اُسد

(۸) جَعَلَنَ الْقَنَانَ عَنْ يَمِينٍ وَحَزْنُهُ وَكَمَ بِالْقَنَانِ مِنْ مُحِلٍّ وَ مُحَرِّمٍ

این بانوان سوار بر محمل کوه قنان و زمین سخت آن را در طرف راست گذاشتند و گذشتند و چه بسیار که در کوه قنان عشاق با حالتهای مختلف گذرانده و از آنجا گذشته‌اند.

القنان: کوهی متعلق به بنی اُسد

حزن: زمین هموار

محل: کسی که عهد ناشناس است، دوست، داخل در ماههای حلال

محرم: کسی که عهد می‌شناسد، دشمن، داخل در ماههای حرام

۹) عَلَوْنُ بِأَنْمَاطٍ عِتَاقٍ وَكَلَّةٍ، وَرَادٍ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةٌ الدَّمِ

روی محمل‌ها را با نمدهایی گرانها و پرده‌های قیمتی پوشاندند که کناره‌های آن به سان خون و چوب‌عندم سرخ فام بود.

علون: بالا رفتند
أنمات: ج نمط پارچه‌ای که پهن می‌کند

عتاق: ج عتیق: کریم با ارزش
وراد: ج ورد سرخ

کَلَّة: پرده نازک، پیشه بند،
مشاکهة: شبیه به

۱۰) وَوَرَكْنٌ فِي السُّبُوبِ يَعْلَوْنَ مَتْنُهُ عَلَيَّهِمْ دَلُّ النَّاعِمِ الْمُتَنَعِمِ

هنگامی که به بالای گردنه السوبان رسیدند سوار بر رانهای شتران شدند و خوشگذرانی و ناز و کرشمه از چهره آنان نمایان بود.

ورک: سوار مرکب شد
السوبان: زمین مرتفع
دل: ناز و کرشمه

الناعم: خوشگذران

۱۱) بَكَرْنَ بِكَوْرًا وَاسْتَحَرْنَ بِسُحْرَةٍ فَهُنَّ وَوَادِي الرِّسِّ كَالْيَدِ لِلْفَمِ

در وقت صبح حرکت خود را آغاز کردند و سحرگاهان حرکت کردند به سمت وادی الرس و به آنجا رسیدند مانند دستی که می‌خواهد به دهان وارد شود و به راحتی راه خود را پیدا می‌کند.

بکر: صبحگاهان حرکت کرد
استحر: سحرگاهان حرکت کرد

وادی الرس: مکانی متعلق به بنی‌اسد

۱۲) وَفِيهِنَّ مَلْهَىٌ لِللطيفِ وَمَنْظَرٌ أُنِيقٌ لِعَيْنِ النَّاطِرِ الْمُتَوَسِّمِ

در این زنان ماه چهره برای شخص خوش طبع سرگرمی و خوشگذرانی است و منظره‌های شگفت‌انگیز برای چشمی که زیبایی آنان را دنبال می‌کند.

ملهی: لهُو و خوشگذرانی و همچنین مکان خوشگذرانی
اللطیف: زیبارو

أُنِيق: بسیار زیبا، شگفت‌انگیز
الناظر: بیننده
متوسم: کسی که زیبایی را دنبال می‌کند.

(۱۳) كَأَنَّ فُتَاتَ الْعِهْنِ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ نَزَلْنَ بِهِ حَبُّ الْفَنَاءِ لَمْ يُحْطَمْ

تکه‌های پشم رنگ شده که با آن محمل را زینت می‌دهند در هر کجا که این زنان می‌روند ریخته است گویا این تکه‌های پشم دانه‌های فنا است در حالی که نشکسته و در نهایت سرخی است.

فتات: تکه خرده هر چیز
عهن: پشم رنگ شده
حب: دانه، تخم
فنا: نوعی گیاه با دانه‌های قرمز روباه تربک
لم يحطم: شکسته نشده، چون هر گاه این دانه شکسته شود از سرخی آن چیزی باقی نمی‌ماند.

(۱۴) فَلَمَّا وَرَدْنَ الْمَاءَ زُرْقًا جَمَاءُهُ وَضَعْنَ عَصَى الْحَاضِرِ الْمُتَخَيِّمِ

هنگامی که این زنان به آبی پاک و گوارا رسیدند تصمیم گرفتند آنجا بمانند مانند کسی که آنجا ساکن است و خیمه بر پا می‌کند و دیگر خیال مسافرت ندارد.

زرق: سفید صیقل داده شده
جمام: ج جم آب زیاد
وضعن: گذاشتند
عصى: ج عصا
ال حاضر: مقیم، ساکن
متخیم: کسی که خیمه بر پا می‌کند
وضع العصا: کنایه از اقامت کردن

(۱۵) ظَهَرْنَ مِنَ السُّوبَانِ ثُمَّ جَزَعْنَهُ عَلَى كُلِّ قَيْنِيٍّ قَشِيبٍ وَمُقَامٍ

از دشت سوبان خارج شدند و سپس آن را پیمودند (چون دو دفعه در راه آنها قرار گرفت) در حالی که آنها سوار بر رحل‌های قینی نو و بزرگ بودند.

سوبان: نام مکانی
جزعنه: آن را پیمودند
قینی: نوعی رحل
قشيب: نو، تازه، مقام: بزرگ

(۱۶) فَأَقْسَمْتُ بِالْبَيْتِ الَّذِي طَافَ حَوْلَهُ رِجَالُ بَنُوهُ مِنْ قُرَيْشٍ وَجُرْهُمِ

قسم خوردم به کعبه‌ای که در اطراف آن مردانی از دو قبیله قریشی و جرهم که خود آن را ساخته بودند طواف کردند.

أقسمت: قسم خوردم
البیت: منظور کعبه است

(۱۷) يَمِينًا لِنَعْمِ السَّيِّدَانِ وَجِدْتُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ مِنْ سَحِيلٍ وَ مُبْرَمٍ

قسم خوردم که این دو بهترین مردانی هستند که من دیدم در همه حال چه مواقع سختی و چه راحتی.

یمین: قسم
سحیل: کنایه از ضعیف
مبرم: کنایه از قوی و محکم

(۱۸) تَدَارَكْتُمَا عَبْسًا وَذُبْيَانَ بَعْدَ مَا تَفَانَوْا وَدَقُّوْا بَيْنَهُمْ عِطْرَ مَنْشَمٍ

کار عبس و ذبیان را جبران کردید و به دادشان رسیدید بعد از آنکه جنگ مردان دو قبیله را به کام مرگ فرو برد و عطر منشم بین آنها پخش شد (به نشانه جنگ عطر منشم را به دستان سائیدند)

التدارک: تلافی، جبران
منشم: نام زنی عطر فروش که از او کافور می‌خریدند تا به جسد مرده زنند نماد جنگ و بدبختی
دَقُّوا: کوبیدند ضمیر در تدارک مابه السیدان باز می‌گردد.

(۱۹) وَقَدْ قُلْتُمَا إِنَّ نَدْرَكَ السَّلْمَ وَاسِعًا بِمَالٍ وَمَعْرُوفٍ مِنَ الْقَوْلِ نَسْلَمَ

شما دو نفر گفتید: اگر صلح و سازش را با اموال فراوان و نصیحت و سخنان سنجیده به جنگ آوریم از جنگ و عواقب آن در امان خواهیم ماند.

ندرک: یرسیم، به دست آوریم
السلم: صلح

(۲۰) فَأَصْبَحْتُمَا مِنْهَا عَلَى خَيْرِ مَوْطِنٍ بَعِيدَيْنِ فِيهَا مِنْ عُقُوقٍ وَمَائِمٍ

به سبب ایجاد صلح در بهترین موقع و وضعیت قرار گرفتید و از جدایی بین خویشاوندان و بدی به آنها و گناه دوری گزیدید.

عقوق: سرکشی
مائم: گناه
موطن: محل، مکان وطن

(۲۱) عَظِيمَيْنِ فِي عَلِيَا مَعَدٍّ هُدَيْتُمَا وَمَنْ يَسْتَبِحُ كَنْزاً مِنَ الْمَجْدِ يَعْظُمُ

در حال بزرگواری و احراز رتبه رفیع از شرف و نسبت معد بن عدنان، صلح را به وجود آوردید، هدایت بهره شما باد و هر کسی گنجی از شرافت داشته باشد بین بزرگواران قابل احترام است.

علیا: مؤنث اعلی بلند
معد: یکی از اشراف قریش
هدیتما: هدایت بر شما باد (دعائی)
استبح: مباح بودن

(۲۲) تَعَقَّى الْكُلُومُ بِالْمِئِنِ فَأَصْبَحَتْ يُنَجِّمُهَا مَنْ لَيْسَ فِيهَا بِمُجْرِمٍ

زخم‌های وارد آمده به قلوب بازماندگان کشته شده‌ها با صدها شتر از بین می‌رود و جبران می‌شود و این شترها را کسی می‌پردازد که مجرم و خطا کار نیست.

کلوم: ج کلم: زخم
مئین ج مئة: صدها (شتر)
تعقی: محو و از بین بردن
ینجم: به صورت قسطی پرداخت کردن